

نقد و بررسی فرهنگ مدارالافاضل

سیده نرگس رضایی (استادیار دانشگاه پیام نور)

۱- مقدمه

الله‌داد فیضی فرهنگ مدارالافاضل را در قرن یازدهم در هند تألیف کرده‌است. در این پژوهش، ضمن معرفی ویژگی‌های این فرهنگ، به نقد و تحلیل مدخل‌ها، تلفظ‌ها، ریشه‌ها، معنی‌ها، شاهدها و منابع آن پرداخته‌ایم.

۲- درباره‌الله‌داد فیضی

الله‌داد فیضی بن اسدالعلما علیشیر سرهندی در سرهند به دنیا آمد. او مؤلف کتاب اکبرنامه (نقوی ۱۳۴۱، ص ۷۸۹) و سراینده کتاب ناز و نیاز بوده‌است. تخلص وی در شاعری «فیضی» است و همین امر سبب شده او را با معاصرش فیضی بن شیخ مبارک و برادرش ابوالفضل اشتباه بگیرند (داعی‌الاسلام ۱۳۰۵-۱۳۱۸، ص ۱۷).

۳- درباره‌مدارالافاضل

الله‌داد فرهنگ خود را در سال ۱۰۰۱ هجری در زمان پادشاهی جلال‌الدین اکبر گورکانی نوشت. هرچند از این کتاب به‌عنوان فرهنگ فارسی یاد کرده‌اند، واژه‌های ترکی و عربی را نیز دربر دارد. روش ترتیب واژه‌ها در این فرهنگ چنان است که ابتدا کلمات عربی، سپس فارسی و بعد ترکی قرار می‌گیرد. این فرهنگ به کوشش محمد باقر، استاد دانشگاه پنجاب، در چهار مجلد در لاهور تصحیح و چاپ شده‌است.

۴- مدخل

دبیرسیاقی تعداد واژه‌های این فرهنگ را دوازده هزار مدخل می‌داند (دبیرسیاقی ۱۳۶۸، ص ۱۰۲). این فرهنگ در ۲۸ باب نوشته شده که مصحح آن را در ۳۲ باب و به صورت الفبایی تنظیم و تصحیح کرده است. واژه‌هایی که در این فرهنگ مدخل شده از نظر ساختمانی اغلب اسم، ترکیبات اسمی، گاه فعل، مصدر و به ندرت از حروف است. مؤلف برخی فعل‌ها را، به جای آنکه به صورت مصدری بیاورد، به صیغه سوم شخص می‌آورد، مانند علم انداخت و عنان تافت و فرافت.

برخی ترکیب‌ها و واژه‌های مرکب در فرهنگ مدخل شده‌اند، درحالی‌که واژه اصلی آن ترکیب یا واژه مرکب مدخل نشده است. برای مثال، آهن مدخل نشده، اما آهن جفت، آهن ربا، آهن کرسی و آهن گاو مدخل شده است. گاه دو مترادف در یک مدخل قرار گرفته است، مانند **ابنای دهر و ابنای عصر** (ع) هم‌زادان و هم‌عهد و اهل روزگار و آن را ابنای روزگار نیز گویند.

۴-۱- معایب مدخل‌ها

۴-۲- انتخاب نادرست مدخل

گاه مدخلی که مؤلف برگزیده با بیت شاهد تناسب ندارد که این امر ناشی از اشتباه در گزینش و انتخاب مدخل و تصحیف بیت است، مانند **طمع بند** (ع) به معنی «قید طمع». در مؤید است **طمع**. بوستان: طمع بند حکمت ز دفتر بشوی / طمع بگسل و هرچه خواهی بگویی. این بیت در بوستان بدین صورت آمده است: **طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی طمع بگسل و هرچه خواهی بگویی**

(سعدی ۱۳۶۸، بیت ۵۰۵)

در این بیت «طمع بند» یک جمله و بند فعل امر و طمع مفعول آن است و مدخل مناسب با توجه به بیت شاهد «طمع بستن» است.

گوش (ف) / به ضم کاف پارسی / معروف و آنکه خواجه نظامی: ای ملک‌العرش مرادش بده / وز خطر چشم بدش دار گوش. || و به معنی «گوشه» || و «محافظت» نیز مستعمل است. ...

مدخل مناسب این بیت با توجه به بیت شاهد «گوش داشتن» است.

مایه (ف) معروف و دستگاه. فردوسی: من اینک به هر کار یار توام / چو جنگ‌آوری مایه‌دار توام.

مدخل مناسب این بیت «مایه‌دار» است.

۳-۴- تصحیف مدخل

در مدارالافاضل نیز، مانند دیگر فرهنگ‌های کهن، واژه‌های مصحف زیادی وجود دارد که از جمله دلایل آن رونویسی از فرهنگ‌های دیگر، تتبع نکردن در کتاب‌ها برای یافتن کلمه و معنی آن و اشتباه کاتبان به هنگام نسخه‌نویسی است. به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

آرزوم / به مد/ نام شهری است. حکیم می‌فرماید:

تبریز غم فزود مرا و آرزوم هست / کین غم به
آرزوم و یار من درآورم.

«آرزوم» مصحف آرزوم است:

تبریز غم فزود مرا و آرزوم هست کاین غم به آرزوم و به ارمن درآورم

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۲۴۳).

صخره چینی (ف) نام دیوی که انگشتری سلیمان علیه السلام غائب کرده بود.

«صخره چینی» مصحف «صخر جنی» است:

خداوند زر برکنند چشم دیو به دام آورد صخر جنی به ریو

(سعدی ۱۳۶۸، ص ۸۲)

«عزیزتر از سلیمان نباید و ملک از وی عظیم‌تر نباید. بازین همه، به دست وی جز بادی نبود (و لسلیمان الریح). آن‌گه قدر ملکش به وی نمودند که او را از تخت فرود آوردند و صخر جنی را که شیطانی بود به جای او بنشانند تا همان ملک که وی راند وی نیز راند» (محمدبن منور ۱۳۶۶، ص ۳۰۱).

طفل زیاندان (ف) کودکی که سخنان استاد را پی برد.

«طفل زیاندان» مصحف طفل زیاندان است: «طفل زیاندان: طفلی را گویند که سخن استاد

را به یک شنیدن بفهمد و یاد گیرد (برهان ۱۳۶۸): خاقانی (خاقانی ۱۳۹۱، ص ۲۰۹) گوید:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان‌دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

عشرم (ف) خوشه انگور.

«عشرم» مصحف حصرم به معنی «خوشه انگور» است.

فصل سهیل (ع) نام وزیر مامون.

«فصل سهیل» مصحف «فضل سهیل» است.

فضل مردان (ف) نام وزیر معتصم بالله.

«فضل مردان» مصحف «فضل [بن] مروان» است.

فضاظ (ع) درشتی.

«فضاظ» مصحّف فضاظ به معنی «درشت‌خوی گردیدن» است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۶، به نقل از منتهی‌الارب و اقرب‌الموارد).

کالفته (ف) / به کسر لام/ دیوانه و خشمگین و تنگ‌آمده.

«کالفته» مصحّف کالفته است (← تبریزی، ذیل کالفته):

یک خیل خوک وار درافتاده با یکدیگر چو دیوان کالفته

(ناصرخسرو ۱۳۷۰، ص ۳۰۳).

کزرم (ف) / به ضم کاف تازی/ نام پهلوان ایرانی که

به گفته گشتاسب شاه اسفندیار را کشته بود.

صاحب مؤید در کاف پارسی نیز آورده است.

«گزرم» مصحّف گزرم است: «این واژه در اوستا کوارسمن kavārasman به معنی "فرمانده رزم کیانی" است. گوارزم یکی از خویشان گشتاسب و از بدخواهان اسفندیار بود. وی نزد گشتاسب از اسفندیار بدگویی می‌کرد. گشتاسب با شنیدن این سخنان بدخواهانه اسفندیار را به بند کرد» (شهیدی مازندرانی ۱۳۷۷، ص ۶۱۴، ذیل گزرم).

کودر (ف) / به کاف تازی/ پهلوانی از پهلوانان ایران و پسر شاپور ...

«کودر» مصحّف گودرز است: «گودرز: ... نام پسر شاپور که ولیعهد پدر خویش بود» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۶).

گرنجه (ف) در تبختری است / به فتح کاف پارسی / همان گرنج مذکور و همان مستشهد. حکیم سنایی: داشت لقمان یکی گرنجه تنگ / چو گلوگاه نای و سینه چنگ.

«گرنجه» مصحّف کریج است: «کریج: / به فتح و ضم اول/ خانه کوچک مطلقاً باشد و خانه کوچکی را گویند که از نی و علف سازند، مانند خانه‌ای که دهقانان در کنار زراعت و فالیز می‌سازند» (تبریزی ۱۳۷۶):

داشت لقمان یکی کریجی تنگ چو گلوگاه نای و سینه چنگ

(سنایی ۱۳۷۴، ص ۴۱۶).

در خاک چه زر ماند و چه سنگ و تورا گور چه زیر کریجی و چه در خانه خضرا

(ناصرخسرو ۱۳۷۰، ص ۵).

لهفت (ف) به وزن و معنی لعبت و آن صورتی است که دختران از جامه سازند. هندش گدی خوانند. در تبختری است به وزن حرفه، لهفات جمع او. معلوم می‌شود که این لفظ تازی خواهد بود، والله اعلم.

«لهفت» مصحّف لعبت است (← تبریزی ۱۳۶۲، ذیل لهفت، حاشیه محمد معین).

یالغ (ع) طاس چوبین که بدان شراب خوردند.
«یالغ» مصحّف بالغ و پالغ است (اسدی طوسی ۱۳۱۹، ص ۲۳۶؛ سروری کاشانی ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۱۵۵؛ تبریزی ۱۳۶۲).

۵- تلفظ

در مدارالافاضل برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها از دو شیوه استفاده شده است:

۱. اشاره به حرکت حرف متحرک:

اجم /به فتحین/ شیر بیشه.

۲. اشاره به واژه هم‌وزن:

اجله (ع) /وزن اعزه/ بزرگان.

مشکلی که در استفاده از کلمات هم‌وزن وجود دارد این است که ممکن است مخاطب با تلفظ واژه هم‌وزن نیز آشنا نباشد و در نتیجه، تلفظ واژه را در نیابد.

مؤلف گاه به تلفظ‌های متفاوت یک واژه در فرهنگ‌های گوناگون اشاره می‌کند، مانند

فناک (ف) /به ضم/ ابله و حرامزاده. کذا فی

الشرفنامه، و در ادات است به کسر، و در تبختری

است: /به فتح/ ابله و نادان.

۶- ریشه‌شناسی

در این فرهنگ، همان‌گونه که مؤلف در مقدمه فرهنگ بیان کرده، ریشه واژه‌ها مشخص شده (فیضی ۱۳۳۴، ص ۴) و از کوتاه‌نوشت‌های «ف» برای واژه‌های فارسی، «ع» برای واژه‌های عربی و «ت» برای واژه‌های ترکی استفاده شده است.

مؤلف گاه واژه‌های هم‌آوایی را که ریشه‌های متفاوتی دارند در یک مدخل قرار می‌دهد،

مانند

ابا (ع) /به کسر/ سر برزدن || و به فارسی نانخورش ... || و /به فتح/ به معنی «با» که به تازی مع گویند.

در مدارالافاضل گاه ریشه‌شناسی برخی واژه‌ها در فرهنگ‌های دیگر نیز نقد شده است:

فراسوده (ع) به معنی فرسوده، یعنی سخت کهنه و

ریزیده. در مؤید این لغت را در فصل تازی آورده،

اما معلوم و مسموع پارسی است.

در مدارالافاضل به جز ریشه واژه‌های فارسی و عربی و ترکی، گاه به ریشه واژه‌هایی که از

زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده نیز اشاره شده است:

عیسی (ع) /به کسر/ اسمی است عبرانی و یا سریانی و نام پیغمبر علیه‌السلام.

اگر واژه‌ای مشتق از پایه‌ای عربی و پسوندی فارسی باشد، مؤلف ریشه آن را فارسی

می‌داند:

ناطور (ع) باغبان. صاحب مؤید گوید که به معنی «نگاهبان» نیز منقول است.
ناطوری (ف) کشتبانی.

۶-۱- ریشه‌شناسی نادرست

گاه مؤلف در تعیین ریشه واژه‌ها اشتباه می‌کند، در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

زر (ع) ایه فتح/ امر است به معنی «ترک کن» || و رستم که او را «زال زر» گفتندی به جهت آنکه موی
ترجمه ذهب و پیر کهن. دقیقی: همی نوبهار آید و سر و مژگان او وقت زادن سپید بودند و او را
تیرماه / خزان گاه برنا شود گاه زر. || و لقب پدر «دستان زر» نیز گفتندی.

زر در هر دو معنی «طلا» و «پیر فرتوت» فارسی است (حسن دوست ۱۳۹۳، ذیل زر).
سقنقور (ف) ایه فتح/ گیاهی مقوی باه. در ابراهیمی است آن ماهی که به ریگستان بُود، برای
قوت باه به کار برنش.

سقنقور، به معنی «نوعی سوسمار»، معرب از لاتینی و محرف سقنقس است (انوری ۱۳۸۱).
صخره (ف) ایه فتح/ سنگی است در بیت المقدس. صخره و صما و صخره صما نیز گویندش.
صخره عربی است (معین ۱۳۸۰).
طغرا (ع) ایه ضم/ نشانی پادشاهان بر تویق ...
طغرا صورت معرب واژه ترکی طورغای است (معین ۱۳۸۰).
طیار (ف) ایه فتح و تشدید/ معروف || و کبوتر بسیار پرنده || و کبوتری که او را گردان گویند || و
فزار || و پرنده || و لقب جعفر.
طیار عربی و ریشه آن «طیر» است.
فیل (ف) دوستدار.
فیل در این معنی یونانی است.
یتاق (ف) ایه فتح/ پاس داشتن || و در تبختری است: پاس شب.
یتاق ترکی است (محمد معین، ← تبریزی ۱۳۶۲، ذیل یتاق، حاشیه).

۷- دستور

در این فرهنگ به ندرت در خلال معنی واژه به مسائل دستوری اشاره می‌شود:

طاسک (ف) طاس خورد.

عدنی (ع) منسوب به عدن

البته در جلد چهارم مؤلف بخشی را به مباحث دستوری اختصاص داده و برخی موضوعات دستوری، مانند نشانه‌های فاعلی‌ساز (وار، گر، مند و ور)، انواع یا (نسبت و مصدری)، علائم تصغیر (ک و چه)، انواع ساخت فعل ماضی (قیاسی و سماعی)، تبدیل حروف به یکدیگر و انواع معانی حروف «ا»، «ب» و «تا» را مطرح می‌کند.

۸- معنی

اغلب به جای تعریف واژه به ذکر مترادف اکتفا شده است:

غضنفر / به فتح / شیر شرزه ا و مرد درشت ا و اسد و لیث و هژیر و قسوره و حیدر و ضیغم و ضرغام مترادف‌اند.

گاه به جای تعریف مدخل، به ذکر «معروف» یا «معروف است» اکتفا شده است:

غنچه (ف) / به ضم و جیم پارسی / معروف. ...

توضیح برخی مدخل‌ها دارای اطناب است، به طوری که حجم مدخل‌های چهارزاد و سامری بیش از یک صفحه است.

در برخی مدخل‌ها معادل‌های عربی و هندی آن‌ها نیز ذکر شده است:

گوش موش (ف) نام داروایی است که عرب آن را اذان الفار و هند موساکی گویند.

در برخی مدخل‌ها معنی واژه ذکر نشده و به گونه دیگر آن واژه ارجاع داده شده است:

فرتوت (ف) پیر سالخورد ...

فرتود (ف) به وزن و معنی فرتوت که مذکور شد.

ترکیب‌های کنایی و استعاری بدون اشاره به کنایی یا استعاری بودن آن‌ها مدخل شده است:

قرص خورشید در سیاهی شد (ف) یعنی آفتاب فروشد و سیاهی پدید آمد.

به مصحّف بودن برخی واژه‌ها اشاره شده است:

کنند (ف) بیلی باشد برزگران را و آن بیشتر در

ماوراءالنهر بود. به خاطر می‌رسد که تصحیف

کلند خواهد بود.

۸-۱- تصحیف معنی‌ها

گاه به علت تبدیل حروف، جابه‌جایی نقطه‌ها و حذف و اضافه شدن یک حرف اشتباهاتی در

معنای مدخل ایجاد شده است، مانند

عسی (ع) به معنی «شاهد» و «نزدیک است که چنین باشد».

«شاهد» مصحّف شاید است (← آذرنوش ۱۳۹۳، ص ۶۸۶).
صیدانی (ع) عطارد. در سکندری است بوستان‌افروز و ضیمران که او را سپرغم نیز گویند.
«صیدانی» مصحّف صیدلانی (شمس‌اللغات، ج ۲، ص ۴۰؛ معین ۱۳۸۰) و «عطارد» مصحّف
 عطّار است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۶، به نقل از منتهی‌الارب و اقرب‌الموارد).
کهربارنگ (ف) زودوام و آنکه خاصیت کهربا دارد.
کهربارنگ به معنی «زردرنگ» است و «زودوام» مصحّف زردفام است (انجو شیرازی ۱۳۵۴،
 ص ۲۲۷).

لهاک /به ضم/ در تیختری است: /به تشدید/ نام
 پهلوان برادر پیران. پهلوان توران که در جنگ
 دوازده رخ دوید، رستم تعاقب کرد و کشت.

بنابر شاهنامه، لهاک به دست گسته‌م در جنگ دوازده رخ کشته شد:

چو لهاک روی برادر بدید	بدانست کز کارزار آرמיד
بلرزید وز درد او خیره شد	جهان پیش چشم اندرش تیره شد
ز روشن روانش به سیری رسید	کمان را به زه کرد و اندر کشید
شدند آن زمان خسته هر دو سوار	به شمشیر برساختند کارزار
یکایک گسته‌م بر او دست یافت	ز کینه چنان خسته اندر شتافت
به گردنش برزد یکی تیغ تیز	برآورد ناگاه زورستخیز

(فردوسی ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۲۰).

پس «رستم» در این بیت مصحّف «گسته‌م» است.

۲-۸- معنی‌های نادرست

گاه در معنی مدخل‌ها اشتباهاتی دیده می‌شود که این امر ناشی از رونویسی از فرهنگ‌های
 دیگر، تحقیق سطحی و مراجعه نکردن به اصل دیوان‌ها است:
فرهاد (ف) /به فتح/ نام پهلوانی کیکاووس، شاه
 ایران‌زمین، اا و نام پسر گودرز که تازیانه در جنگ
 شد....

نام پهلوانی که تازیانه خود را گم کرد بهرام گودرز است. در شاهنامه آمده است:

دوان رفت بهرام پیش پدر	که ای پهلوان یلان سر به سر ...
یکی تازیانه ز من گم شده‌ست	چو گیرند بی‌مایه ترکان به دست
به بهرام بر چند باشد فسوس	جهان پیش چشمم شود آب‌نوس

(فردوسی ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۰۱).

۳-۸- معنی‌های ناقص و مبهم

برخی معنی‌ها ناقص و مبهم است و کمک زیادی به فهم معنا نمی‌کند:
خارگیا (ف) نام گیاهی است || و قیل اشترخوار.
خراسان (ف) نام گیاهی مشهور || و نیز نام نوای معروف.
رام اردشیر (ف) نام شهری.

۹- شاهد

بسیاری از مدخل‌ها دارای شاهدهایی از خاقانی، ادیب‌صابر، سنایی، منجیک، امیرخسرو، حافظ و کمال خجندی و شعرای متأخر قرن دهم، مانند نثار تونی، شاه‌طاهر، قاسم‌کاهی، بهاء‌الدین زنجانی، نظام استرآبادی و غزالی مشهدی هستند. در برخی از موارد شاعر به جای ذکر نام شاعر به لفظ استاد اکتفا می‌کند:
غارچی (ف) / به فتح را / شراب صبحگاهی که به خوشا نبیذ غارچی با دوستان یکدله / گیتی به آرم تازیش صبح خوانند. / به کسر را / نیز. استاد: ای اندرون مجلس به بانگ و ولوله». این شعر با اندکی تغییر از رودکی است (رودکی ۱۳۸۳، ص ۷۲).
مؤلف گاه به اشعار خود با قید «لمؤلفه» استناد می‌کند:
صوت (ع) آواز، لمؤلفه: امروز باغ پر ز گل و صوت بلبل است / ساقی بده پیاله که دور گل و مل است.

۹-۱- تصحیف شاهد

برخی شاهدها دستخوش تحریف شده‌اند:
کابل (ف) ... فردوسی: زمین بدره هدیه زاوولی / بیابند هم ساره کابلی.
در شاهنامه این بیت به صورت زیر آمده است:
ز من هدیه و برده زاوولی بیابید با شاره کابلی

(فردوسی ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۱۳)

طبرخون ... لب طبری‌دار و طبرخون به دست / مغز طبرزد به طبرخون شکست.

در مخزن‌الاسرار نظامی این بیت چنین آمده است:

لب طبری‌وار و طبرخون به دست مغز طبرزد به طبرخون شکست

(نظامی ۱۳۹۳، ص ۲۶۹)

فرخ‌روز (ف) نام نوای و لحنی. استاد: چو بادش بود فرخ‌روز گشتی / زمانه فرخ و فیروز گشتی.

در خسرو و شیرین نظامی این بیت آمده است:

چویارش رای فرخ‌روز گشتی زمانه فرخ و فیروز گشتی

(نظامی ۱۳۹۳، ص ۲۰۳).

آمده‌است. از آن بیت این است خواجه حافظ: ز چنگ زلف کمندت کسی نیافت خلاص / نه از کمانچه ابرو و چشم همچون کاخ.

کاخ (ع) کنج پهناکوتاه. صاحب مؤید گوید حافظ «چشم» را تشبیه به کاخ کرده‌است. ... بدین معنی در نسخه دیوان خواجه به جای «کاخ»، کاخ در دیوان حافظ این بیت چنین آمده‌است:

ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجاح

(حافظ ۱۳۹۰، ص ۶۸).

۹-۲- ذکر شاهد برای مترادف به جای سرمدخل

گاه مؤلف به جای ذکر شاهد برای سرمدخل برای مترادف آن شاهد می‌آورد:
فلک اطلس (ف) عرش. لمؤلف: وز آنجای به عزم مجلس راز / فگنده چرخ اطلس پای انداز.

۱۰- منابع مورد استفاده مؤلف

مؤلف در مقدمه از منابع خود نام می‌برد. این منابع عبارت‌اند از: فرهنگ تازی صراح، مهذب الاسماء، قنینه‌الفتیان، نصاب‌الصبيان، تاجین، زفان‌گویا، ادات‌الفضلا (۸۲۲ هجری)، تبختری، حل لغات الشعراء، شرفنامه ابراهیمی (۸۸۲ ق.)، تحفة السعادت اسکندری (۹۱۶ هجری) و مؤیدالفضلا (۹۲۵ هجری). اغلب این منابع مربوط به قرن ۹ و ۱۰ هستند و در شبه قاره تدوین شده‌اند.

مؤلف گاه در ذکر توضیحات یک مدخل به چندین منبع ارجاع می‌دهد:

آزغ و آزوج (ف) ابه زای معجمه / در سکندری و

مؤید و پنج‌بخشی است: آنچه از درخت خرما

ببرند و در ادات در عین مهمله آورده‌است.

ظاهراً مؤلف منابع دیگری در اختیار داشته که در خلال فرهنگ به آن‌ها اشاره دارد:

فرهنگ گلستان (ذیل صاخو)، نسخه میرزا کردی (ذیل طاق و ترنب)، کشف‌اللغات

(ذیل عزو)، تاریخ هرات (ذیل گازرگاه)، تفسیر زاهدی (ذیل کراشیدن)، حقایق الاشیا (ذیل

کاری) و تنبیه‌الفقیه (ذیل ضک).

منابع

انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ویراست دوم، تهران، نشر نی.

برهان، محمدحسین خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان فاطم، به کوشش محمد معین، امیرکبیر. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰)، دیوان حافظ، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار. حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی. خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۹۱)، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار. داعی‌الاسلام، محمدعلی (۱۳۰۵-۱۳۱۸)، فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن (چاپ افسست: ۱۳۶۲-۱۳۶۴، تهران، دانش).

دیبرسیاقی، محمد (۱۳۶۸)، فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ‌گونه‌ها، تهران، اسپرک.

دهخدا، علی‌اکبر (و همکاران) (۱۳۷۵)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.

رضی، هاشم (۱۳۴۶)، فرهنگ اعلام اوستا، تهران، فروهر.

رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۸۳)، دیوان رودکی، به کوشش منوچهر دانش‌پژوه، تهران، توس.

زرکلی، خیرالدین (۱۳۴۶ قمری)، الاعلام: قاموس تراجم، ج ۲، مصر، المطبعة العربیه.

زنجانی، برات (۱۳۸۱)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی، تهران، دانشگاه تهران.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۴)، حدیقه‌الحقیقه، به کوشش مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.

شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷)، فرهنگ شاهنامه: نام کسان و جای‌ها، تهران، نشر بلخ.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۶)، شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.

فیضی سرهنندی، الله‌داد (۱۳۴۹)، مدارالافاضل، به کوشش محمد باقر، لاهور، دانشگاه پنجاب.

معین، محمد (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.

ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین (۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.

نظامی، ابو محمد الیاس (۱۳۹۳)، خسرو و شیرین، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.

نقوی، شهریار (۱۳۴۱)، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، دانشگاه تهران.

نوش‌آبادی، تاج‌الدین (۱۳۷۵)، «مدارالافاضل»، ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.